

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

تنبیه دوم (تراحم در مستحبات)

عرض کردیم تراحم در احکام الزامیه مانند واجب و حرام، مسلماً جریان دارد، یعنی بین الواجبین، بین الحرامین، بین الواجب و الحرام مسلماً تراحم واجب می‌شود.

اما یکی از تنبیّهاتی که مرحوم صدر در باب تراحم بیان کرده این است که آیا تراحم در مستحبات هم جریان دارد یا خیر؟

ولی به نظر ما بحث وسیع‌تر از این است. عنوان باید این باشد که آیا متعلقین در تراحم، باید دو حکم از احکام الزامیه باشد یا اگر يك حکم غیر الزامی هم بود تراحم امکان دارد یا خیر؟! به بیان دیگر آیا تراحم اختصاص به احکام الزامی مانند واجبین یا حرامین دارد و به عبارت اُخری آیا متعلق متزاحمین باید از احکام الزامیه باشد یا خیر، بین دو حکم غیر الزامی مثلاً دو مستحب، دو مکروه، يك مکروه و يك مستحب هم تراحم واقع می‌شود؟ فعلاً بحث را در تراحم بین المستحبین مطرح می‌کنیم.

مرحوم آقای صدر نقل می‌کنند که استادشان مرحوم خوئی (قدس سرهما) در خارج بحث، فرمودند بین المستحبین تراحم معنا ندارد.

استدلال همان استدلالی است که در گذشته از ایشان و استادشان بیان کردیم که مقدمه‌ی تراحم تعارض بین الاطلاقین است. ایشان می‌گویند «أن الأوامر الاستحبابية لا يلزم من إطلاق أدلتها لحال التزاحم بين متعلقاتها محذور التكليف بغير المقدور». در ادامه می‌گویند بین دو امر استحبابی چنین تنافی و تعارضی به وجود نمی‌آید برای اینکه طرح مستحب جایز است یعنی مکلف می‌تواند هر دو را ترك کند. وقتی ترك مستحب جایز شد دیگر تکلیف به غیر مقدور نمی‌شود.

به عبارت دیگر در تکالیف الزامی مثل صلّ و ازاله می‌گوئیم اطلاق وجود دارد. وقتی مولا هر دو را به صورت مطلق از مکلف خواست چون تکلیف به غیر مقدور است لذا بین این دو اطلاق تعارض واقع می‌شود یعنی مولا می‌گوید نماز را از تو می‌خواهم اعم از اینکه ازاله واجب باشد یا نباشد و ازاله را هم از تو می‌خواهم اعم از اینکه نماز واجب باشد یا نه. مکلف هم چون در زمان واحد قدرت بر انجام نماز و ازاله ندارد در نتیجه تکلیف به غیر مقدور می‌شود. برای رهایی از تکلیف غیر مقدور می‌گوئیم هر کدام لبّاً مقید به عدم الاشتغال بالآخر است اما در باب مستحبات تکلیف به غیر مقدور معنا ندارد چون مکلف می‌تواند هر دو مستحب را ترك کند.

آقای صدر در تحقیق مسئله می‌فرمایند منشأ وقوع تراحم یا استحاله‌ی ترتب در مسئله‌ی امر به ضدّین فی عرض واحد یکی از این سه چیز است:

1- مستلزم احراج مکلف بر وقوع در عصیان است: یعنی تکلیف مولا نسبت به ضدّین فی عرض واحد، سبب واقع شدن مکلف

در عصیان است چون مولا می‌داند مکلف یکی را بیشتر نمی‌تواند انجام بدهد و قهراً یکی طرح و عصیان می‌شود. به بیان دیگر مانع ثبوتی از اینکه این دو امر فی عرض واحد نمی‌تواند متوجه مکلف بشود این است که مولا به دست خودش مکلف را در عصیان قرار می‌دهد. مرحوم آقای صدر می‌فرماید طبق این بیان می‌گوئیم در باب مستحبات عصیان و معصیت معنا ندارد پس موضوعش منتفی است و لذا تزاحم در مستحبات راه ندارد.

2- امر به ضدّین فی عرض واحد طلب جمع بین ضدّین است: واضح است که این وجه یا محال است و یا صدور آن از حکیم بعید است.

ایشان می‌فرمایند این فرض در باب مستحبات مانند واجبات جریان دارد یعنی طلب جمع بین ضدّین معقول نیست چون هر دو مستحباند و تنها یکی امکان دارد. پس بنابر این وجه، تزاحم در مستحبات جریان دارد.

3- خطابات ظهور در باعثیت و محرکیت دارد: یعنی اوامری مثل صل و ازاله مکلف را تحریک به نماز یا ازاله می‌کنند. مشهور هم همین حرف را می‌زنند یعنی می‌گویند اوامر ظاهره فی البعث و هر بعث در جایی معنا دارد که انبعاث ممکن باشد و اگر در جایی انبعاث ممکن نباشد معنا ندارد مولا بعث کند. مثلاً وقتی مکلف بی‌هوش یا مرده است انبعاث ممکن نیست. در مانحن فیه هم اگر مولا فی عرض واحد این دو ضد را از مکلف بخواهد، تنها نسبت به یکی انبعاث ممکن است و نسبت به دیگری محال است.

بنابر وجه سوم هم می‌گویند چون بعث و انبعاث از مقولات مشکک است لذا در امر استحبابی مانند واجبات قابل تصور است یعنی بعث و انبعاث در واجبات قوی و در مستحبات ضعیف است در نتیجه اگر مولا به دو مستحب فی عرض واحد امر کرد چون انبعاث نسبت به هر دو ممکن نیست پس تزاحم محقق می‌شود.

خلاصه اینکه بنابر وجه اول تزاحم در مستحبات جریان ندارد اما بنا بر وجه دوم و سوم تزاحم جریان دارد پس ایشان با استادشان مخالفت می‌کنند. لذا در وجه سوم هم می‌گویند حق همین است که خطابات ظهور در بعث و باعثیت دارد، لذا باید گفت مرحوم آقای صدر قائل به جریان تزاحم بین المستحبات هستند در حالیکه مرحوم آقای خوئی می‌گویند تزاحم بین المستحبات جریان ندارد^[1].

بررسی کلام مرحوم خوئی و صدر

ما در باب واجبات گفتیم به اطلاق کاری نداریم و منشأ تزاحم دلیل و جعل نیست بلکه منشأ تزاحم فقط عدم قدرت مکلف بر امتثال است. این بیان در مستحبات هم جاری است مثلاً يك دلیل می‌گوید انفاق در راه خدا و دلیل دیگر می‌گوید آزاد کردن برده در راه خدا اینقدر ثواب دارد. اگر کسی پولی دارد یا باید آن پول را انفاق کند و به فقرا اطعام کند یا با آن بنده آزاد کند، اینجا بین دو مستحب تزاحم واقع می‌شود و نیازی به اطلاق هم نیست.

روی مبنای امام (رضوان الله تعالی علیه) در بحث خطابات قانونیه اصلاً مجالی برای این اطلاق‌ها نیست چون وقتی مولا داشت صلاة را واجب می‌کرد هیچ نظری به ازاله و غیر ازاله نداشته پس نوبت به این حرف نمی‌رسد که بگوئیم این اطلاق دارد سواء کانت الازاله واجبة أم لا؟ در نتیجه چون مکلف نسبت به هر دو خطاب قانونی -دو واجب، دو محرم، یک واجب و حرام، دو مستحب، دو مکروه، یک مستحب و مکروه- قدرت بر امتثال ندارد لذا تزاحم واقع می‌شود و به نظرم می‌رسد که امثله تزاحم در باب مستحبات خیلی بیشتر از امثله تزاحم در باب واجبات باشد.

مرحوم آقای صدر در جواب مرحوم آقای خوئی مسئله را روی مُسْتَنَد آوردند. ولی با قطع نظر از مستند، استدلال آقای خوئی که مکلف می‌تواند هر دو مستحب را طرح کند درست نیست چون طرح مستحب یک طرف بحث است. طرف دیگر این است که اگر مکلف بخواهد به مستحب عمل کند نمی‌داند به کدام مستحب عمل کند چون قدرت بر یکی دارد. چرا این مورد از موارد تزاحم نباشد؟ مثلاً اگر یکی از مرجحات باب تزاحم مسئله‌ای اهم باشد، به چه دلیل این مرجح در باب مستحبات جریان نداشته باشد؟ چه اشکالی دارد که بگوئیم مکلف بین اینکه پول را بدهد تا آبروی کسی حفظ شود یا خودش سفر مستحبی برود تشخیص بدهد که یکی اهمیت دارد؟ خلاصه اینکه به نظر ما تزاحم در مستحبات هم جاری است.

نکاتی راجع به اربعین

در آستانه اربعین امام حسین (علیه السلام) قرار گرفتیم.

نکته اول اینکه روایت معروفی که وجود دارد از علائم مؤمن یکیش زیارت الاربعین است. البته این دو جور معنا می‌شود: اول زیارت اربعین همین معنای ظاهری است که رفتن به زیارت امام حسین (علیه السلام) در روز اربعین است. دوم اینکه بعضی از بزرگان احتمال دادند که مُراد خواندن زیارت اربعین است. حالا هر کدام باشد قدر جامعش این است که شیعه‌ی مؤمن مسلمان باید به اربعین امام حسین (علیه السلام) توجه ویژه داشته باشد.

يك مصداق از توجه ویژه این است که در شهری که هستیم عزاداری و سوگواری کنیم. يك مصداقش رفتن به زیارت امام حسین (علیه السلام) است. مصداق بالاتر پیاده‌روی آن هم از فاصله‌های دور برای زیارت امام حسین (علیه السلام) است که بالخصوص زیارت امام حسین (علیه السلام) ماثیاً خیلی در روایات سفارش شده، اینها همه مصداقش می‌شود. آنچه مهم هست و آنچه انسان از روایت می‌فهمد این است که شیعه باید به اربعین امام حسین (علیه السلام) توجه ویژه داشته باشد. اگر اربعین بیاید و برود این نه توجهی و نه عزاداری خاصی کند، ضعف در شیعه بودن او است.

نکته دوم اینست که سال‌هاست این عنایت خدای تبارک و تعالی محقق شده که پیاده‌روی اربعین يك شکوه و عظمتی برای پیروان امام حسین (علیه السلام) شده. من می‌گویم پیروان چون هم شیعه‌ها می‌آیند که البته اکثریت شیعه هستند و هم اهل سنت و هم مسیحی‌ها می‌آیند و سایر فرق و مذاهب هم می‌آیند. این پیاده‌روی برای لبیک به امام حسین (علیه السلام) است که این چند ساله شکوه و عظمتی پیدا کرده. اگر حج لبیک به خدای تبارک و تعالی است، اربعین هم لبیک به امام حسین (علیه السلام) است. اینجا چند مطلب باید مورد توجه قرار بگیرد:

نکته‌ی اول اینکه از این حقیقت به هیچ وجه ما نباید چیزی اضافه کنیم یا کم کنیم یعنی هر کسی که به امام حسین (علیه السلام)، راهی که امام حسین (علیه السلام) و فداکاری‌ای که حسین بن علی (علیهما السلام) کرده لبیک می‌گوید باید اینها برایش خیلی ارزش داشته باشد و در زندگی‌مان معیار و شاخص قرار بدهد. اگر از این حرکت گروه‌ها، اشخاص و نهادها بخواهند استفاده‌های دیگری بکنند مثلاً در اربعین به جای اینکه عکس شهدای عراق را و شهدای در مقابل داعش را مطرح کنند ترویج از يك شخص دیگری کنند اینها درست نیست! من خودم يك سال (شاید پنج شش سال پیش) پیاده‌روی داشتم دیدم در تابلوها عکس يك آقای را دادند و 20 تا تابلو عکس آقای دیگری را زدند برای ترویج اشخاص. شهدا باید باشند فرض کنید رهبری معظم انقلاب و اینهایی که نماد مسلمانان و شیعیان هستند، مراجع بزرگ باید باشد اما از این دایره من دیدم برای تبلیغ شخصی خودشان می‌خواهند استفاده کنند که این کار درست نیست. از این لبیک به امام حسین علیه السلام بخواهد خارج بشود حالا به انحاء مختلف متأسفانه بوده. نمی‌دانم سال‌های بعد کم شد یا نه، این رمز را باید حفظ کنیم.

ایران که بحمدالله خیلی با قوت و قدرت در این صحنه حضور دارد. طلبه‌ها هم که الحمدلله در موکب‌ها و راه‌ها حضور دارند

باید تبلیغ امام حسین (علیه السلام) را انجام بدهند. تبلیغ راه امام حسین، تبلیغ جهاد، معرفی کردن دشمنان امام حسین (علیه السلام)، اینها همه در لبیک یا حسین وجود دارد. بگوئیم چه کسی دشمن امام حسین (علیه السلام) در زمان معاصر است که اینها باید بیان شود، اما آن حقیقت خالصش باید حفظ شود.

نکته‌ی دوم اینکه من سال‌های گذشته گفتم و امسال هم عرض می‌کنم، چون می‌بینم در صدا و سیما واقعاً خلاف این مطلب مکرر مطرح می‌شود؛ علائم ظهور يك امور توقیفیه است مثل خود علائم قیامت می‌ماند. همان طوری که علائم قیامت توقیفی است، علائم ظهور هم توقیفی است. علائم ظهور هم بین حتمی و غیر حتمی است. غیر حتمی‌اش روایات مختلف دارد و حتمی‌اش هم ادله مختلف دارد ولی از این محدوده، ما بگوئیم این راهپیمایی یکی از علائم ظهور است، به مردم به جوان‌ها تفهیم کنیم ظهور همین روزهاست! بعد هم بیايند برایش استدلال درست کنند می‌گویند چرا می‌گوئیم این از علائم ظهور است؟ چون وقتی حضرت ظهور می‌کند اولین مطلبی که وقتی تکیه می‌کنند بر کعبه می‌فرمایند من فرزند حسین هستم.

در اینکه منتقم اصلی خون امام حسین (علیه السلام) و ولی دم واقعی امام حسین (علیه السلام) حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است شکی نیست. آن حقیقت ظهور می‌کند و در رأس امورش هم انتقام از خون امام حسین (علیه السلام) و از دشمنان امام حسین است. ولی چه ارتباطی دارد که بگوئیم این راهپیمایی اربعین از علائم ظهور است، پس بگوئیم همه عزاداری‌ها از علائم ظهور است، اصلاً بگوئیم عزاداری‌های روز عاشورا؛ روز عاشورا در کل دنیا بیشتر از اربعین جمعیت وجود دارد، ایران، هند، پاکستان، عراق و کشورهای دیگر را که دیدیم متجاوز از 100 میلیون نفر حضور دارند ما الآن چقدر بعد از شهادت امام حسین عاشورا داشتیم می‌توانیم بگوئیم این عاشوراها از علائم ظهور هستند؟ نمی‌شود این را گفت.

البته تمام این حرکات، عزاداری‌ها، اصل نهضت مقدس ما، نهضت جمهوری اسلامی و انقلاب زمینه‌ساز است و من قبول دارم، ما با این حرکت اربعین باید به غیر مسلمان‌ها بگوئیم حسین بن علی (علیهما السلام) چه کسی بوده؟ به دست چه کسی کشته شده؟ چه اهدافی داشته؟ این را باید معرفی کنیم، عظمت امام حسین، هر چه عظمت امام حسین گسترده بشود این زمینه‌سازی می‌شود برای ظهور آن حضرت، اما اینکه بگوئیم این از علائم است، علامت یعنی اینکه چند سال دیگر حضرت باید بیاید، بعد که نمی‌آید جوان‌ها می‌گویند شما که گفتید این علامت است! آن وقت مشکل به وجود می‌آید، لذا این تحریفات را هم در اربعین انجام ندهیم.

ما در اربعین باید خودمان را به امام حسین (علیه السلام) نزدیک کنیم. فلسفه‌ی محرم و صفر و عزاداری‌ها همین است. الآن محرم تمام شد ما چقدر خودمان را به امام حسین (علیه السلام) و اهداف ایشان نزدیک کردیم و خودمان را برای آن اهداف آماده کردیم؟ ما باید در این راهپیمایی خودمان را برای اهداف امام حسین (علیه السلام) که همان است که مکرر گفتم از مصادیق جهاد ذبی است ما باید خودمان را برای اهداف امام حسین (علیه السلام) آماده کنیم.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] بحوث فی علم الأصول، ج7، ص: 159 و 160: التنبيه الثامن- فی التزام بین المستحبات. ربما يتصور اختصاص التزام و أحكامه بالواجبات و عدم جريانه فی الخطابات الاستحبابية، كما التزم السيد الأستاذ- دام ظله- بذلك خارج بحثه. بدعوى: أن الأوامر الاستحبابية لا يلزم من إطلاق أدلتها لِحال التزام بين متعلقاتها محذور التكليف بغير المقدور، لجواز ترك المستحب على كل حال فلا تعارض بين إطلاقاتها ليفتش عن مقيد لبي يرفع به التنافي فيما بينها، كما هو الحال في أدلة الواجبات. و التحقيق أن يقال: إن هذا يختلف باختلاف الوجه الذي يستند إليه في المنع عن شمول الأمر للضدين في عرض واحد. فإن كان الوجه في ذلك استلزامه إحراج المكلف على الوقوع في العصيان. فهذا المحذور مخصوص بالأوامر الوجوبية و لا يجري في الأوامر الاستحبابية لعدم تحقق العصيان بمخالفتها. و إن كان الوجه في ذلك استلزامه طلب الجمع بين الضدين- كما زعمه

القائلون باستحالة الترتب- أو كان الوجه فيه ما هو الصحيح من أن الخطابات ظاهرة فى داعى الباعثية و المحركة فلا تشمل موارد عدم إمكان التحرك و الانبعاث فلا بد من افتراض تقيدها لبأ بحال عدم الاشتغال بضد واجب مساو أو أهم كما برهنا عليه فيما سبق، فهذان الوجهان لا يفرق فيهما بين الأوامر الوجوبية و الأوامر الاستحابية إذ كما لا يعقل طلب الجمع بين الضدين وجوباً كذلك استحباً، و كما أن الأمر الوجوبى ظاهر فى داعى الباعثية و المحركة كذلك الأمر الاستحابى فإنه لا فرق بينهما إلا من حيث شدة الطلب و ضعفه. فلو كان للأمر الاستحابى بأحد الضدين إطلاق حتى لحال الاشتغال بضده المستحب الأهم أو المساوى، فإن كان الغرض منه الإتيان به مع الإتيان بالآخر جمعاً فهو مما لا يمكن التحريك نحوه، و إن كان الغرض منه صرف المكلف عن الضد المساوى أو الأهم إليه فهو جزاف، كما تقدم فى شرح البرهان على المقيد اللبى.